

گپ و گفت با احمد امیرخلیلی، شاعرو ترانه سرا

ترانه‌هایم، بچه‌های من هستند



موسیقی، ترانه و شعرها، دنیای عجیبی دارند. همیشه فکر می‌کنم برای شنیدن موسیقی باید یک فرد آمادگی لازم مقابله با آن را داشته باشد. در جهانی که دسترسی به هر نوع محتوایی از موسیقی که با چند کلیک امکانپذیر شده؛ به گمانم هر نوجوان یا شخصی با سرزمینی پر از عجایب موسیقی روبه‌رو می‌شود. در این شماره از نوجوانه جام جم به بهانه این موضوع پر رمز و راز و ذائقه تغییر یافته نوجوان‌ها در جهان موسیقی، سراغ احمد امیرخلیلی، ترانه‌سرا و شاعر رفته‌ایم و می‌خواهیم از کلمات و دنیای او بخوانیم.

امیرحسین علی‌نیافر



نوجوانه

۱ اولین ترانه‌ای که به گوش تان خورده را به یاد دارید؟

به یاد دارم پسرخاله مادرم یک روزی نوار کاستی با ۵۰۰ تومان تهیه کرده بود و من به همراه چند نفر پشت وانت نشسته بودیم و ترانه دهاتی را گوش کردیم و این موضوع فکر می‌کنم به سال ۸۰ برمی‌گردد که ۱۲ سال داشتم. هرکسی که به من یک موسیقی قدیمی را پیشنهاد می‌دهد؛ درست برمی‌گردد به این خاطره و این قطعه که همراه پسرخاله مادرم و چند نفر دیگر به آن گوش می‌دادیم.

۲ نوجوانی شما در چه رنگ و لعاب و فضایی می‌گذشت؟ دغدغه موسیقی داشتید؟

شاید خیلی‌ها از این موضوع باخبر نباشند اما من در دوران نوجوان مشغول شعر نوشتن بودم و آن زمان بیشتر در حوزه رپ فعالیت می‌کردم! جو و فضا و هوای نوجوانی آن زمان به این صورت برای من شکل گرفته بود که به نوشتن شعر و متن رو بیاورم.

۳ دلیل فعالیت شما در موسیقی رپ برای اعتراض بود؟

باید این موضوع را اینجا بگویم که آن زمان به چیزی اعتراض می‌کردیم که شاید خانواده یا جامعه آن را برای مان ممنوع کرده بودند. حتی اکنون به این نتیجه می‌رسم که نمی‌دانم برای چه موضوع خاصی به رپ و این نوع موسیقی رو آوردیم. شاید می‌توان گفت می‌خواستیم آن چیزی را امتحان کنیم که می‌گفتند نباید سراغ آن بروی! وقتی دلیل قانع‌کننده‌ای از طرف خانواده و اطرافیان نمی‌دیدم، هیجان آن کار برای من نوجوان بیشتر شکل می‌گرفت و بیشتر به سمت آن کار می‌رفتم تا برای خودم یک هویتی ایجاد کنم.

به عنوان پسرکی که خانواده او اصلاً اهل موسیقی نبود، باید بگویم پدرم بزرگ‌ترین حامی من در آن زمان به شما می‌رفت و هزینه انجام کارهایم تأمین می‌کرد. شاید در آن زمان پدرم بعضی وقت‌ها به کار، رفتار و نوع لباس پوشیدن من خرده می‌گرفت اما باعث نشد تا این سبک کار برای من تبدیل به یک محدودیت شود.

این داستان من برمی‌گردد به سن ۱۸ تا ۲۲ سالگی و باید اعلام کنم که یک زمانی سه‌تار می‌زدم و برای آموزش بیشتر، باید به فرهنگسراهای مختلف و ثبت‌نام در کلاس‌های آنجا مراجعه می‌کردم.

من برای اولین بار بعد از آشنایی با یک شاعر وارد فرهنگسرای رازی شدم که در آنجا هنرمندان مختلفی کنار یکدیگر جمع می‌شدند و هنگامی که شعر رپ را برای اولین بار اجرا کردم؛ من را در حقیقت از آن جلسه بیرون انداختند و تقریباً آنجا، برای من تلنگری شد که این مسیر را جدی تر ادامه دهم. بعد از آن اتفاق، جهان من عوض شده بود و

رو به مطالعه و دنیای ادبیات آوردم و کارم در هفته این شده بود که شعر و متن بنویسم و بگویند خوب نیست و هر هفته این اتفاق برای من رخ می‌داد. بعد از یک سال تلاش و نوشتن باید بگویم در جشنواره فجر برگزیده شدم و من پرت شدم به دنیای ادبیات. حتی به یاد دارم در آن دوره از جشنواره، استاد شادروان محمدعلی بهمنی دبیر جشنواره فجر بود.

۴ ترانه‌های شما از کجا شکل می‌گیرد؟ به نظر من هر آدمی جهان مخصوص خودش را دارد، پس لزوماً باید قبول کنیم هر اتفاقی که برای آدم رخ می‌دهد، بعد از گذشت یک فرآیندی تبدیل به یک چیزی می‌شود. بعضی وقت‌ها این ترانه‌ها حاصل همزادپنداری هنرمند با یک جهان و شخصی در جای دیگری و بعضی وقت‌ها این ترانه‌ها می‌تواند برای دنیای پیرامون خود هنرمند و آن شخص باشد. به قول مولانا ما فکر می‌کنیم با جهان بزرگی روبه‌رو هستیم اما باید این را بگویم که جهان بسیار کوچک و احساسات به شدت به یکدیگر نزدیک است. در نهایت هیچ شکی در این که بعضی ترانه‌های من از احساسات و جهان پیرامون من ساخته می‌شود، نیست.

۵ کدام یک از ترانه‌های تان را بیشتر دوست دارید و آن را زیر لب زمزمه می‌کنید؟

باید این موضوع را بگویم که در ابتدا ترانه‌هایم، بچه‌ها و فرزندان عزیز من هستند و نمی‌شود بگویم کدام ترانه را بیشتر دوست دارم. شاید باید به این بپردازیم که کدام ترانه‌ام توانسته بیشترین همزادپنداری را داشته باشد. برای مثال برخی از ترانه‌هایم را نوجوانان و برخی دیگر را مخاطب متفاوتی با آن ارتباط برقرار می‌کند. درباره بخش دوم سؤال باید این را بگویم که همیشه آن کاری را زیر لب زمزمه می‌کنم که هنوز ساخته نشده یا در حال ساخت است! بعد از هر ترانه‌ای که می‌نویسم، داستان آن برای من تمام می‌شود و به سمت شعر و ترانه بعدی حرکت می‌کنم.

۶ رابطه شما با نوجوان‌ها در جهان موسیقی چطور است؟

رابطه من با نوجوان‌ها شاید زیاد خوب نباشد و حتی می‌توانم به این اشاره کنم که بعضی وقت‌ها به دنیا و جهان آنها حسادت می‌کنم. به گمانم نوجوان‌های این زمانه زیاد به حرف خانواده‌های شان گوش نمی‌کنند درست مثل زمانی که نسل قبل‌تر به حرف‌های بزرگ‌تره‌هایش گوش نمی‌کرد. باید بگویم ما با نسلی روبه‌رو هستیم که با ما شوخی ندارند و برای من، نزدیک شدن به این نسل کمی ترسناک محسوب می‌شود. چرا که در مورد، اول باهوش هستند، در

در نهایت فکر می‌کنم نوجوان‌ها هدف من و مخاطب‌های من هستند.

۷ نوجوانان علاقه‌مند به ترانه‌سرایی باید چه کارهایی کنند؟

فکر می‌کنم باید به هر طریقی به رمان و داستان و ادبیات وصل شوند. در دومین مورد بگویم باید خودشان را مثل یک ورزشکار در آن کار تبدیل به یک هدف و مأموریت کنند و نباید به چشم سرگرمی به آن نگاه کنند. در ادامه باید به این مورد اشاره کنم که تمام راه‌های ممکن ورود به آن حوزه را امتحان کنند و حتی یک راه امتحان نکرده برای خودشان باقی نگذارند. در انتها حتماً از یک استاد و بزرگ‌ترین حوزه کمک بگیرند.

۸ آینده ترانه‌سرایی و آینه موسیقی را در ایران چطور می‌بینید؟

ساده می‌گویم؛ آینده موسیقی ایران را بی‌نظیر می‌بینم. هرچقدر در تاریخ جهان به جلو حرکت کردیم، جهان آدم‌ها کوچک‌تر و دنیای هنر بزرگ‌تر شده. من به گمانم دنیای هنر از حالت نمایشی به جهان معناگرایی و معنا محوری تبدیل شده است.

۹ دوست دارید قصه زندگی شما از طرف دیگران یا خودتان چه نامیده شود؟

کینستوگی! این لغت در کشور ژاپن، یک رشته هنری و فلسفی به شمار می‌رود که در آن قطعات شکسته سفال و کوزه را با ماده‌ای شامل پودر طلا به یکدیگر می‌چسبانند.

دومین مورد آنها به من احساس سن زیاد و پیری می‌دهند و سوم این که می‌ترسم مسیر اشتباهی را برای آنها ترسیم کنم درحالی که خودشان مسیر درست را بلد هستند. در نهایت فکر می‌کنم نوجوان‌ها جهان اکنون و جهان بعدی خودشان را می‌شناسند و شناخت ما از نوجوان‌ها بسیار کم است. البته اگر یک زمانی آنها از من کمک بخواهند، حتماً کمک‌شان می‌کنم اما به خواست خودم شاید زیاد به سمت یک مسئولیت سنگین برای مدیریت و کار با نوجوانان نمی‌روم

۱۰ واکنش خودتان نسبت به توجه این نسل به ترانه‌های شما چیست؟

فکر می‌کنم برای یک هنرمند هیچ چیز لذتبخش‌تر از دیده شدن نیست. این که من در زمانه کنونی زیست می‌کنم و آنها کارها و ترانه‌های من را دوست دارند، به نظرم امتیاز مثبتی برای من محسوب می‌شود. نوجوان‌ها با میل و رغبت خودشان نسبت به آثارم همیشه امید و شوق زیادی به من منتقل کرده‌اند. معمولاً وقتی پدران ما موسیقی گوش می‌کنند؛ دیگر آن را به شخص دیگری معرفی نمی‌کنند اما نوجوان‌های امروزی وقتی از یک کاری خوششان بیاید آن موسیقی و اثر را به یکدیگر معرفی می‌کنند. برای من توجه نوجوان‌ها به آثارم و منتشر کردن آن و این که بعضی وقت‌ها با من عکس می‌گیرند، به مراتب لذتبخش‌تر از تبریک و تشویق یک استاد است.